

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۱۲ می ۲۰۲۱

فریده نوری

## درد بی دوا



روزها می گذرد، اما نگاه هایم هر روز در کنج و کنار خانه ترا می پالد. تو بال و پر بودی و تو تاج سرم بودی.

کاش می شد قفل دلتنگی شکست

کاش می شد درب تاریکی گسست

مرجان عزیزم!

روزگاریست که هم صحبت من تنهاییست یار دیرینه من درد و غم رسواییست

عقل و هوشم همه مدهوش وجودی نیکوست ولی افسوس که روحم به تنم زندانیست

چه کنم با غم خویش؟

گه گهی بغض دلم میترکد

دل تنگم ز عطش میسوزد

شانه ای میخواهم

[salamwatanam@gmail.com](mailto:salamwatanam@gmail.com)

که گذارم سر خود بر رویش  
و کنم گریه که شاید کمی آرام شوم  
ولی افسوس که [مرجانم] نیست  
من غافل که به تو هیچ جفا ننمودم  
بکن آگه که کدامین ره کج پیمودم

ای فلک ننگ به تو خنجرت از پشت زدی  
کاش میشد که زمین جسم مرا می بلعید  
آه ای دوست که دیگر رمقی در من نیست  
من که خاکسترم اکنون و نماندم آتش  
به کدامین گنه آخر تو به من مشت زدی؟  
کاش این دهر دورو بخت مرا برمی چید  
تو بگوداغر از آتش غم دیگر چیست؟  
دیگر ای بادصبا دست زبختم بردار

دل من خاک شد و دوش به بادش دادم

مگر این غم ز سرم دور شود

ولی انگار نشد

بگو ای دخت چرا دور نشد؟

من تماشای تو می کردم و غافل بودم  
گفته بودی که چرا محو تماشای منی  
کز تماشای تو خلقی به تماشای منند  
و چنان محو که یکدم مژه بر هم زنی  
مژه برهم نزنم تا که ز دستم نرود  
ناز چشم تو بقدر مژه بر هم زنی



مرجان بعد از آماده نمودن غذا های افغانی، و فروش آن در سال ۱۹۹۷ میلادی  
به نفع یک مؤسسه خیریه برای افغانستان